

نقش ساختار سیاسی در شکل‌گیری احزاب در فاصله سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰

هجری شمسی

امیر شاه آبادی^۱

رمضان رجبی^۲

چکیده

در دوران شانزده ساله حکومت پهلوی اول، نوعی حکومت اقتدارگرای بوروکراتیک، ایجاد شد که با اقدامات سرکوبگرانه پلیسی و مصوبات ظاهراً قانونی، موانع بزرگی در برابر ظهور جامعه مدنی، آزادیهای سیاسی و تشکیل احزاب به وجود آورد. این اقدامات، که با همکاری دستگاههای مختلف قدرت از جمله دربار و ارتش پیش می‌رفت، باعث ایجاد حرکت‌های زیر زمینی مانند جنبش‌های کارگری و کمونیستی، ناپایداری احزاب سیاسی و فرمایشی شدن مجلس شورای ملی شد. در اواخر دوره سلطنت رضا شاه، جو اختناق و خفقان سیاسی چنان بر کشور سایه گسترده بود که بسیاری از تحصیلکرده‌های طبقه جدید به انزوای سیاسی یا سکوت کشانده شدند و در اثر این وضعیت، نوعی خمودگی و بی تفاوتی در روحیه مردم نسبت به شرایط سیاسی کشور ایجاد شد. بدین ترتیب شرایط به گونه‌ای شد که سراسر دوره پادشاهی رضاشاه، بجز کوتاه زمانی در ابتدای آن، خالی از هرگونه ایجاد و فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی گردید. در این پژوهش سعی شده است با شیوه توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسناد بجا مانده از این دوره، به تبیین و تعلیل رابطه بین ساختار سیاسی و شکل‌گیری احزاب در دوره رضاشاه پرداخته شود.

^۱. کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه تربیت مدرس. shahabadi_amir@yahoo.com

^۲. کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه اراک.

واژگان کلیدی: رضاشاه، احزاب، ساختارسیاسی، حکومت اقتدارگرای بوروکراتیک.

مقدمه

پیروزی نهضت مشروطه متأثر از افکار و عقاید جدید داخلی و خارجی و همچنین بوجود آورنده نهادهای سیاسی جدیدی همچون احزاب سیاسی در ایران بود. این احزاب بطور مشخص در دوره دوم مجلس شورای ملی در قالب دو حزب اعتدالیون و عامیون پدیدار شدند. گرچه رابطه این دو حزب و رابطه و نوع برخورد آنها با ساختار سیاسی تفاوت فاحش با نوع آن در کشورهای پیشرفته داشت، لکن بارقه‌های اولیه تحزب در ایران در این دوره زده شد.

فقدان فرهنگ سیاسی و سازو کارهای مدنی پیشرفته در این مقطع باعث مه آلود شدن فضای سیاسی و در نهایت تضعیف دولت مرکزی شد، بنحوی که فعالیتهای سیاسی سالهای پس از مشروطه، نظم سیاسی کشور را چنان نابسامان نمود که همه احزاب و گروهها و حتی مردم از دولت مقتدر رضاخان با آغوش باز استقبال کردند. اگر چه نفوذ و دخالت رضاخان در انتخابات مجلس و تأثیرگذاری آن در جریان عضو گیری احزاب را نمی‌توان انکار کرد، اما از طرف دیگر به قدرت رسیدن رضاخان نیز بدون تلاش افراد و گروههای مختلف سیاسی ممکن نبود.

رضاخان پس از چندین سال تلاش و فعالیت، در نهایت با الغای سلطنت قاجاریه، تاج شاهی را بر سر گذاشت، او در دوره سلطنت خود چنان فعالیت کرد که در اواخر دوره سلطنت وی نام و نشانی از احزاب به چشم نمی‌خورد. چگونگی و مراحل کسب قدرت رضاخان، رفتارهای سیاسی وی در دوران سلطنت، بررسی ساختار سیاسی دوره پهلوی اول و تشت عقاید ناشی از وجود احزاب مختلف همه از عواملی است که با روشن شدن آنها می‌توان بسیاری از علل ناکامی‌های احزاب و محو شدن آنها در این دوره را آشکار کرد. سوالات پژوهش را می‌توان به شرح ذیل بیان نمود:

۱. اینکه چه رابطه‌ای بین ساختار سیاسی و فعالیت احزاب در سالهای بین ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ شمسی وجود دارد؟

۲. اینکه احزاب سیاسی دوره رضاشاه دارای چه ایدئولوژی و پایگاه اجتماعی بودند؟

فرضیاتی را که در این رابطه می‌توان متصور شد به این شرح می‌باشد:

۱. هر چه بر میزان تصلب، تمرکز و استبداد ساختار سیاسی در دوره مورد اشاره افزوده شد، فعالیت‌های حزبی محدودتر گردید.

۲. احزاب سیاسی دوره رضاشاه دارای ایدئولوژی‌های مذهبی، چپ و راست بودند و اعضای آن را عمدتاً نیروهای تحصیلکرده تشکیل می‌دادند.

ساختار سیاسی ایران در دوره پهلوی اول

عصر رضاشاه، دوران پی‌ریزی یک نظام جدید بود که زمینه آن را در دوران وزارت جنگ و ریاست‌الوزرائیش فراهم کرده بود. وی پس از به تخت نشستن با استفاده از سه ستون نگهدارنده اش یعنی ارتش نوین، نظام اداری مدرن تشکیل یافته از رجال وفادار و پشتیبانی دربار، برای گسترش و حفظ قدرت خودگام برداشت. رضاشاه پس از تحکیم قدرت خود، برنامه‌های بلند پروازانه اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را آغاز کرد. و موفق شد که تقریباً تمام امور اصلاحی را که اصلاح طلبان پیشین به دنبالش بودند را عملی نماید.

رضاشاه در اولین قدم، طی پروگرام نخستین دولت، به اصلاح امور اداری پرداخت و با ایجاد نظام اداری نوین در صدد تقویت حکومت جدید خود برآمد. او بقایای سنتی ساختار سیاسی را، که بعد از مشروطیت به علل مختلف از جمله بی‌ثباتی کابینه‌ها و همچنین ناپایداری مجالس شورای ملی، دست نخورده باقی مانده بود، برانداخت، و بدین ترتیب سیستم اداری سنتی را به حکومت در حدود نود هزار

کارمند مستقر در ده وزارتخانه داخله، امور خارجه، عدلیه، مالیه، آموزش، تجارت، پست و تلگراف، کشاورزی و راه و صنعت تبدیل کرد (خواندنیها، ۲۸ شهریور ۱۳۲۶).

رضاشاه تشکیلات وزارتخانه‌های عدلیه و مالیه را بازسازی نمود و طی بازسازی وزارت داخله تقسیمات اداری قدیم را منسوخ و کشور به یازده استان تقسیم شد (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۷۱). بدین صورت و بر مبنای اقدامات اولیه شاه در دوران قبل از سلطنت مبنی بر سرکوب اغتشاشات، دولت مرکزی توانست بدورترین نقاط کشور دسترسی پیدا کند.

پشتیبانی دربار پایه دیگر نظام سلطنتی رضاشاه بود. با به سلطنت رسیدن رضاشاه، تیمورتاش وزیر دربار شد و به یک معنی قلب رژیم بطور کلی در شاه، تیمورتاش، سردار اسعد، داور و نصرت الدوله می‌تپید. در میان این افراد تیمورتاش به عنوان وزیر دربار نقش محوری تری را ایفا می‌کرد و به این دلیل است که وزارت دربار که در قانون اساسی دارای نقش تشریفاتی بود، در این دوره تصدی تیمورتاش قدرت فراوان پیدا کرد. مطالعات اسناد وزارت دربار، بیننده را از حجم عظیمش در همه حوزه‌ها به شگفت وا می‌دارد، زیرا در هر مسأله‌ای رونوشت نامه‌های ارسالی به وزارتخانه‌ها و ادارات دیگر، رونوشتی هم به وزارت دربار وجود دارد. به یک معنی می‌توان گفت تقسیم کاری - با تمایل و خواست شاه - در نیمه اول سلطنت پهلوی بین شاه و وزیر دربار صورت گرفته بود، که براساس آن شاه مسئول ارتش و وزارت جنگ، و تیمورتاش مسئول وزارتخانه‌ها و ادارات بود. اگرچه وزیر دربار در قانون اساسی هیچگونه مسئولیتی در برابر مجلس نداشت و در حقیقت حوزه کارش به کارهای تشریفاتی دربار محدود بود، ولی در حقیقت با اجازه شاه اکثر عزل و نصب‌ها، حتی تعیین نمایندگان مجلس، سفرا و وزراء با او بود و جلسه هیئت وزرا بعضاً در دربار تشکیل می‌شد (آژند و دیگران، ۱۳۸۰: سند شماره ۳۸).

به طور کلی ساخت سیاسی رضاشاه از آغاز تا سال ۱۳۱۳ با محوریت وزارت دربار، بدین صورت سپری شد، اما شواهد بسیاری حاکی از این است که این روش با مرگ مشکوک تیمورتاش و سردار اسعد در سال ۱۳۱۲ به بعد تغییر یافت. رضاشاه در این دوره، با اعتقاد به عدم کارکرد احزاب، روزنامه‌ها مستقل را تعطیل کرد. به دنبال ایجاد آرامش و جلوگیری از اختلال، وی بسیاری از وکلای مجلس را صلب مصونیت کرد، کسی که اسم شاه را بر زبان می‌آورد و انتقاد می‌کرد، یقه اش را می‌چسبیدند که منظورت چه بود؟ و گاهی هر محملی که می‌خواستند بر آن می‌بستند و راه دخلی برای مأمورین بود. هیچکدام از مقامات عالیرتبه این دوره اختیاری نداشت، تمام امور می‌بایست به اطلاع شاه می‌رسید و تمام دستورات وی بدون چون و چرا بایستی انجام می‌شد (بهبودی و دیگران، ۱۳۷۲: ۳۱۳).

ارتش و قوای نظامی عامل بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای در کسب، حفظ و گسترش قدرت رضاشاه قلمداد می‌شوند. رضاشاه که با فرماندهی بر عده معدودی قوای نظامی آن دوره، بر سایر رقبای سیاسی خود چیره شده بود، اهمیت این وجه امتیاز خود را به درستی دریافته و در صدد تجهیز و سازماندهی و قدرتمندتر کردن آن نیروها برآمد. براین اساس با متحدالشکل کردن و یک کاسه کردن قوای پراکنده و اندک اواخر دوره قاجاریه، ارتش نوینی را بنیان نهاد که پایه و اساس و حافظ سلطنت او شد. پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه، ارتش ایران تا سال ۱۳۲۰ خورشیدی دوران آرامش را سپری می‌کرد و در تمام این مدت با استفاده از فارغ التحصیلان دانشگاه‌های خارج از کشور، مدارس و دانشکده‌های نظامی و افسری راه اندازی و تغییرات سازمانی و آموزشی و تسلیحاتی زیادی در ارتش ایجاد شد (پنج‌جاه سال تاریخ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، بی تا: ۲۰۱ - ۱۴۹).

در پی گسترش ارتش در این دوره، نیروی هوایی و دریایی نیز بنیان نهاده شد و رشد و گسترش چشمگیری تا اواخر این دوره یافت. صرف نظر از اقدامات پراکنده و بی اهمیت، اولین نطفه‌های تشکیل این نیرو در پی نیاز به پشتیبانی قشون زمینی در سرکوب اغتشاشات داخلی در سال ۱۳۰۲ خورشیدی نهاده شد (تاریخ ارتش نوین ایران، ۱۳۳۶: ۸۱). از جمله نیروهای نظامی دوره سلطنت رضاشاه، «نظمیه و پلیس سیاسی» بود که نامش خصوصاً در دوره دوم سلطنت او (۱۳۲۰ - ۱۳۱۲) برای همه مردم و مقام‌های عالیرتبه وحشت آور بود. دخالت آنها در دادن گذرنامه بین شهری و شهر - روستا همراه با دو ضامن، کنترل بر مطبوعات و قیمت‌ها همراه با امنیت شهری آنان را به قدرتی بلامعارض تبدیل کرده بود (مکی، ۱۳۶۴: ۵۴).

نظمیه تهران مرکب از یک قسمت سیاه چالهای تاریک که فقط برای اختناق آزادی و استقلال طلبان مملکت ساخته شده و یک دسته خفیه نویس و افراد بدسابقه که مشغول توطئه چیدن علیه دیگران بود. این افراد موظف بودند که در کوچه‌ها و معابر قدم زده هر نوع خبری را که رایحه سیاست از آن استشمام می‌شد جمع آوری نموده و به رئیس خود یک نفر طرف اطمینان و اعتماد رئیسه نظمیه، گزارش دهد. این شخص نیز بنا به ذوق و سلیقه خود این راپورت‌ها را که عده آن هر روز از صدها فقره تجاوز می‌کرد جمع آوری کرده و برای رئیس نظمیه ارسال می نمود. گزارش منابع این دوره حاکی از آن است که هیچ‌گونه نظارت و وسیله برای آزمایش و تعیین صحت و سقم این اخبار در دست نبود بنابراین حیثیت و آبروی رجال و اشخاص به راحتی دستخوش هوا و هوس و غرض عده‌ای افراد خفیه نویس قرار می‌گرفت (فرخی یزدی، طوفان، شماره ۵، ۱۷ سنبله ۱۳۰۰). ایراد

اصلی پلیس و نظمیۀ در این دوره، بر خلاف قوای نظامی دیگر، بی‌سواد و بی‌هنری بود. در طول این برهه بی‌گناهان بیشماری بودند که هدف گزارشها و اتهامات مبهم و بدون دلیل سالها در زندان شهربانی به سر می‌بردند (متین‌دفتری، ۱۳۷۱: ۶۰-۱۵۹).

بنابراین نفوذ ارتش با مساعی رضاشاه در سراسر کشور به حدی رسید که در همه جا مقامهای کشوری را به حکام نظامی می‌سپرد و دست نظامیان در حوزه‌هایی باز شد که تا قبل از آن امکان مداخله در آن نداشتند (بهار، ۱۳۶۳: ج ۲، ۷۰ و ۲۳۱ و ۲۴۱). نیروهای ارتش نوین که اولویت کاریش ایستادگی و حذف نیروهای گریز از مرکز بود، بعد از سرکوب اغتشاشات و فرار سیدن دوران آرامش در کشور، بعلت فقدان کنترل‌های مداوم، کشور را بصورت پادگانی بزرگ درآورد که فضای نظامی از همه جای آن پیدا بود. به دنبال این مسائل و روی آوردن نظامیان به کسب ثروت و تبدیل به اشرافیت جدید، قوای نظامی از امور نظامی‌گری فاصله گرفت بطوریکه در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی در برابر تهاجمات خارجی ناتوان شده بودند (خاطرات سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۹۵).

دوره پنجم مجلس شورای ملی یکی از حساسترین و مهمترین ادوار قانونگذاری ایران است که فصل جدیدی را هم در تاریخ مشروطیت و هم در تاریخ سیاسی ایران گشود. این دوره موجد یک سلسله حوادث وقایع بسیار مهمی بوده که در سایر ادوار پیشین مشاهده نمی‌شود، زیرا تصمیمات و مصوبات آن تأثیری عمیق و عینی در تاریخ معاصر ایران گذاشت (حسین مکی، ۱۳۶۴: ۴۵۱).

مخالفت های معدود مجلس پنجم با تغییر قانون اساسی و سلطنت رضاشاه، وی را برآن داشت تا بعد از به سلطنت رسیدن به تدریج تمام تلاش خود را برای تسلط کامل بر مجلس به کارگیرد. اجرای این برنامه بر عهده وزارت دربار نهاده شد، وزیر دربار برای اینکه قدرت شاه را در سراسر مملکت به جلوه گری در آورد و خود نیز در سایه آن قدرت نمایی کند، مصمم شد تا انتخابات مجلس شورای ملی را به نظارت خود در آورد و از نفوذ سیاستمداران مردمی و مخالف دربار به مجلس جلوگیری کند. نتیجه این اقدامات و اعمال این سیاست، ایجاد چند دوره مجلس «فرمایشی» بود که بطور جدی از مجلس هفتم تا مجلس سیزدهم ادامه یافت. انتخابات مجلس ششم از چند جنبه برای شاه جدید مهم بود: نخست اینکه رضاشاه می خواست این ارگان «شاه ساز» را کاملاً در اختیار بگیرد دوم برنامه های اصلاحی وی بایستی بدون کمترین مخالفتی از کانال این مجلس می گذشت سوم اینکه او می بایست یک مجلس ظاهری را برای بالا بردن وجهه بین المللی خود به عنوان رژیم مشروطه نگه می داشت. بنابراین در کل جریان انتخابات این دوره (مجلس ششم) به استثنای تهران، نظامیان و امرای لشکر و فرماندهان پادگانها مداخله کردند و در نتیجه گروهی را به مجلس شورای ملی روانه ساختند که بیشتر آنها را ساکنان حوزه انتخابیه خودشان را نمی شناختند (صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۲ مرداد ۱۳۰۵: ۴).

بطور کلی طرز انتخابات مجلس شورای ملی از دوره هفتم تا سیزدهم به این صورت بود که از طرف وزارت کشور به استانداران و فرمانداران دستور محرمانه داده می شد تا کمیسیونی با حضور رئیس دادگستری، رئیس دارایی، رئیس شهربانی،

و رئیس قشون تشکیل دهند و چندین نفر اشخاص ملاک یا تاجر و خوشنام با توجه به سوابق آنها در نظر بگیرند و صورت آن را به تهران بفرستند تا از بین پیشنهاد شدگان یک یا چند نفری که در حوزه باید نماینده شوند تعیین و در دادی رأی به آنها اقدام شود (گلشائیان، ۱۳۷۷: ۴۲۲).

موضوع جالب توجه و فرمایشی بودن انتخابات در دوره هفتم بقدری رسوا و مفتضح بود که مدرس که مورد قبول و علاقه مردم بود حتی یک رأی هم بنام او از صندوق بیرون نیامده بود، معروف است که مدرس در این باره گفته بود: «به فرض که مردم به من رأی نداده اند، پس آن یک رأی که خودم داده ام کجاست؟» (مکی، ۱۳۵۸: ج ۵، ص ۴-۳۳).

بر این اساس، فرمایشی بودن مجلس شورای ملی بعد از این زمان، به اندازه‌ای طبیعی می‌نمود که نمایندگان هم همانند کارکنان رسمی دولت خود را مؤظف به انجام دستورات دولت می‌دانستند. بطوریکه، دادگر رئیس مجلس طی نطقی در مجلس گفته بود: «ما اینجا نشستیم تا منویات اعلیحضرت همایونی را به قالب قانون بریزیم» (علائی، ۱۳۶۱: ۱۱۹).

اسناد بجای مانده از انتخابات دوره نهم مجلس حاکی از انتصابات گسترده افراد به نمایندگی مجلس نهم از سوی شاه و دربار می‌باشد. به عنوان مثال مکاتبه علی اکبر داور (وزیر عدلیه) با تیمور تاش در خصوص توصیه چند نفر از نزدیکانش برای نمایندگی مجلس و تجدید نظر در انتخاب برخی نمایندگان دلیلی بر این مدعاست (همان، سند شماره ۷۲، ۱۳۷). برکناری، دستگیری و فوت مشکوک تیمورتاش دخالت و نظارت بر انتخابات را از دربار به وزارت داخله منتقل

کرد (فردوست، ۱۳۶۹: ۷۶). اما فرمایشی بودن روند انتخابات مجلس از مجلس هفتم به بعد چنان سیستماتیک و روالمند شده بود که تغییر کانون برگزاری و نظارت بر انتخابات مجلس از دربار به وزارت داخله تأثیری در آن نگذاشت. بنابراین در انتخابات مجلس شورای ملی در دوره‌های دهم تا سیزدهم نمایندگان با صلاح‌دید شاه، توسط وزارت داخله به همان روال سابق برگزیده می‌شدند (شجیعی، ۱۳۷۲: ۵۹ - ۱۵۷).

احزاب سیاسی

جمعیت ایران جوان و حزب ایران نو

این حزب در پی تجمع عده‌ای از جوانان متفکر و تحصیل‌کرده که از اوضاع وخیم کشور به شدت به هیجان درآمده بودند، در اوایل سال ۱۳۰۱، نخست با نام «سروش دانش» و اندکی بعد با نام «ایران جوان» تأسیس شد. مؤسسين این حزب معتقد بودند که ایران پیر و فرسوده باید با قبول تمدن جدید نوجوان و نیرومند گردد (سیاسی، ۱۳۶۶: ۷۴). از جمله افراد معدودی که در تأسیس حزب همکاری داشتند: علی اکبر سیاسی، علیقلی خان (مهندس الدوله)، حسن خان (شقایق)، اسماعیل خان (مرآت)، جواد خان (عامری)، حسن خان (مشرف نفیسی) بودند. این گروه مرام نامه و اساسنامه حزب را تنظیم و به تصویب مجمع عمومی رساندند و در آن مجمع به اتفاق آراء «علی اکبر سیاسی» به ریاست انجمن انتخاب شد (همان).

در فروردین ماه ۱۳۰۱ خورشیدی، حزب ایران جوان با انتشار مرامنامه خود نامش بر سر زبانها افتاد و شروع به فعالیت نمود (نظامنامه داخلی ایران جوان، بی تا: قسمت ۷، ۲۸). اما حزب ایران جوان پس یک رشته فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، چون از یکطرف در رقابت با احزاب قدرتمند موجود در مجلس چهارم و پنجم ناتوان بود، و از طرف دیگر به علت مسافرتهای اعضای رده بالای حزب به

خارج از کشور برای ادامه تحصیل؛ فعالیت‌هایش تقریباً تا آغاز سلطنت رضاشاه با رکود مواجه شد (خواجه نوری، ۱۳۲۰: ۸۸). ولی باردیگر پس از سلطنت رضاشاه حزب ایران جوان در اسفند ماه ۱۳۰۵ فعالیت‌های خود را بطور جدی از سرگرفت. مقارن این زمان، تیمورتاش وزیر دربار حزبی بنام «ایران نو» پی ریزی نمود، و بسیاری از نمایندگان مجلس، وزراء بازرگانان، اصناف و دولتمردان به عضویت آن در آمدند (همان). پس از مدتی با قدرت گرفتن تدریجی حزب ایران نو، برحسب مذاکراتی که مابین هیئت مدیره حزب ایران نو و جمعیت ایران جوان انجام شد، چون مرام و مقصد خود را قریب یکدیگر یافتند، جمعیت ایران جوان تصمیم گرفت که به حزب ایران نو ملحق گردد (شفق سرخ، سه شنبه ۷ شهریور ۱۳۰۶).

ولی پس اندک مدتی آن چنان که منظور تیمورتاش بود، آن حزب نتوانست به یک حزب قوی و با ایمانی نظیر حزب «خلق» ترکیه تبدیل شود، و در نهایت «پس از مدتی رضاشاه تشخیص داد که این حزب نه پایه قدرت او، بلکه پایگاه تیمورتاش است و آن را منحل کرد» (فردوست، ۱۳۶۹: ۷۶).

حزب رادیکال (اصلاحیون)

در اواخر ۱۳۰۱ عده‌ای از این جوانان روشنفکر و تحصیلکرده که مشتاق ایجاد اصلاحات و پیشرفت کشور بودند به رهبری «علی اکبر خان داور» نماینده مجلس شورای ملی و عیسی صدیق اقدام به تأسیس «حزب رادیکال» کردند. اعضای مؤسس این حزب هدف از انتخاب نام «رادیکال» را اصلاح کلیه امور و شئون کشور از ریشه می‌دانستند، به همین دلیل آنان را «اصلاحیون» نیز می‌نامیدند (صدیق، ۱۳۵۲: ۲۷۷).

حزب رادیکال یا اصلاحیون در واقع نماینده طبقه روشنفکر و تحصیلکرده آن روز ایران بودند که برای نیل به اهداف و تلاش برای عملی نمودن اصول مقاصد خود روزنامه «مردآزاد» را در بهمن ماه ۱۳۰۱ منتشر کردند. حزب رادیکال چون اقدامات و اصلاحات سردار سپه را در راستای اصول مقاصد خود یافتند، لذا از وی حمایت

می‌کردند و در این اعلام حمایت، سردار سپه نیز با این حزب سازش و موافقت بسیار داشت (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۱۲۹). اعضای حزب رادیکال پس از حدود دو سال تلاش و فعالیت برای به قدرت رساندن سردار سپه، پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه، برای عرض تبریک به دیدار وی شتافتند و شادمانی خود را نسبت به انتخاب وی ابراز داشتند. این حزب بعنوان اولین پاداش خود، جهت یاری رساندن به رضاشاه، رهبری آن (داور) در طی تشکیل اولین دولت سلطنت پهلوی به مقام وزارت فواید عامه رسید و سایر اعضای حزب نیز داخل در این وزارتخانه، مشغول کار شدند (همان، ۳۰۵). با استقرار سلطنت پهلوی و انجام اصلاحات مالی و نظامی و قضایی و همچنین مخالفت رضاشاه با فعالیت این حزب، به آرامی شرایط انحلال و محو حزب رادیکال مهیا شد و دیگر در این دوران نامی از آن باقی نماند (یعقوب آژند و دیگران، ۱۳۷۸: ۱۴۸).

حزب تجدد

سردار سپه وزیر جنگ با درک ضرورت و لزوم رعایت ظاهر قانونی امور، دریافت که اگر بتواند اکثریت مطیع و حرف شنوی از مجلس برای خود دست و پا کند تمام کارها بر وفق مراد انجام خواهد گرفت و گرنه با اشخاص ماجراجو و وطن پرست‌های خشک که حفظ وطن را فقط به ضدیت با کارکنان دولت می‌داند روبرو شده و تمام وقت او صرف کشمکش با این دو طیف می‌شود (مکی، ۱۳۵۸: ج ۲، ۴۵۱).

و از آنجا که انتخابات مجلس در تهران و برخی شهرستانها در دوره ریاست الوزرای مشیرالدوله انجام شده بود و دیگر تغییر آنها ممکن نبود، «سردار سپه توجه خود را به انتخابات ولایات معطوف داشته و افراد مطیعی را برای وکالت در نظر گرفت که اکثر همان وکلای دوره سابق بودند که چون می‌دانستند که بی رضای سردار سپه نمی‌توانند به وکالت برسند نزد او رفته و سر سپردند» اینان با اشاره سردار سپه و

برای انجام انتخابات باقی مانده شهرستانها به‌ایجاد یک حزب دست زدند و « به او قول دادند که او را به ریاست جمهوری برسانند» بدین ترتیب رضاخان برای رسیدن به اهداف خود و ترقی در مقام، با تمام امکانات و قدرت خود وارد عمل شد. در این راه به دستور وی در تهران کمیته‌های تحت ریاست میرلشکر خدایار خان و به همراهی حزب تازه‌ای بنام دموکراتهای مستقل تشکیل گردید و سردار سپه که آنروز رئیس الوزراء شده بود، اختیار انتخابات را به خدایارخان و افراد حزب دموکرات مستقل واگذار کرد (محمد تقی بهار، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۳۰۷).

با این اقدام رأی ایالات را سردار سپه رئیس الوزرا با نفوذ به نمایندگان طرفدار خود اختصاص داد و سرانجام این نمایندگان که عضو حزب «دموکراتهای مستقل» بودند، اکثریت مجلس پنجم را دارا شدند. با این وضعیت، حزب جدید یعنی دموکراتهای مستقل که بعدها حزب «تجدد» نام گرفت، با رهبری «سید محمد تدین» و تعداد حدود چهل نفر نماینده، فراکسیون اکثریت مجلس را با ائتلاف سایر طرفداران سردار سپه تشکیل دادند (شجیعی، ۱۳۷۲: ۲۱۰).

اما مسأله جمهوریت بخاطر حرکت‌های نسنجیده و افراطی حزب تجدد از جمله کتک کاری رهبر حزب اصلاح طلب (سید حسن مدرس) در مجلس و به دنبال آن تظاهرات مردم تهران علیه جمهوریکخواهی، و همچنین اقدامات خشن رضاخان با مردم در محوطه مجلس شورای ملی با شکست مواجه شد (روزنامه یومیه ایران، شماره ۱۵۶۶، ۲۹ حوت ۱۳۰۲ (۱۳ شعبان ۱۳۴۱)). این ناکامی باعث گردید که برنامه‌ها و فعالیت‌های حزب تجدد بهم خورده، راکد و موقوف الاجرا بماند. رضاخان با اعتقاد به اینکه «پیشقدمان جمهوری (حزب تجدد) به او نصیحت‌های خوب نداده‌اند و مال او را نفله کرده‌اند و در مجلس هم به بازی گرفته شده است»، نسبت به آن حزب بی‌اعتنا شد (بهار، ۱۳۶۳: ۵۶-۴۲ و ۳۶). بنابراین، کدورت رضاخان و شکست برنامه‌ها موجب شد تا حزب تجدد ضمن جدا شدن تعدادی از

اعضایش و رد اعتبار نامه تعدادی دیگر، به پنج فراکسیون جداگانه تقسیم شده و از اکثریت بیفتد (همان، ۵۸).

رضاخان که از اعضای حزب تجدد نا امید و رویگردان شده بود، در صدد پیدا کردن حامیان جدیدی از میان تحصیلکردگان روشنفکر برآمد، لذا بدین منظور به افرادی از قبیل «تیمورتاش» «سردار معظم خراسانی» و فیروز «نصرت الدوله»، فاطمی «عمادالسلطنه»، میرزاعلی اکبرخان داور، بیات، سردار اسعد و غیره نزدیک شد (همان، ۱۸۲). از این افراد تعدادی نماینده مجلس بودند و تعدادی دیگر به هنگام ترمیم کابینه خود به وزارت رسانید (آژند و دیگران، ۱۳۷۸: ۳۹ - ۱۳۸).

این مردان فعال و جسور ضمن نزدیک شدن به سردار سپه «ازیکسو زیر پای احزاب طرفدار رضاخان از جمله حزب تجدد را جاروب کردند و از قسمتی مواظب مخالفین وی نیز بودند که برای پیشبرد اهدافشان نه موفق شوند و نه از میان بروند و از سوی دیگر با تمام فکر و تدبیر و عقل در پیشرفت کار سردار سپه و ضعف قاجاریه عمل می‌کردند» (بهار، ۱۳۶۳: ۱۸۲).

با شروع فعالیت این افراد و لزوم پیشبرد امور از کانال مجلس، احیای مجدد فعالیت‌های حزب تجدد گریز ناپذیر بود. بدین ترتیب پس از مدتها رکود، فعالیت‌های این حزب، مجدداً از سرگرفته شد. و در راستای اجرای برنامه‌های قبلی خود، از اواخر مهر ماه ۱۳۰۴ اقدامات تبلیغاتی خود را علیه سلطنت قاجاریه آغاز کردند (حسین مکی، ۱۳۵۸: ج ۳، ۳۹۵). بدین ترتیب حزب تجدد پس از مهیا نمودن زمینه‌های سقوط قاجاریه، به وسیله نمایندگان خود در مجلس شورای ملی، ماده واحده‌ای در خلع قاجاریه آماده کرده و به امضاء اکثریت نمایندگان مجلس رسانیدند. رهبر این حزب بعنوان ریاست مجلس و سایر اعضاء فعال آن، تلاش صادقانه‌ای را برای طرح و تصویب این ماده واحده بکار گرفتند، که در نهایت آنرا

به تصویب اکثریت مطلق نمایندگان مجلس رسانیدند (صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، شنبه نهم آبان ۱۳۰۴: ۱۴۸۲).

در ادامه فعالیت‌های این حزب، اعضای آن فعالانه در جریان انتخابات «مجلس سنا» شرکت نموده و به همراه سایر گروه‌ها و احزاب طرفدار رضاخان سردار سپه، اکثریت قابل ملاحظه‌ای را به خود اختصاص دادند. بدین ترتیب حزب تجدد موفق شد تا با به سلطنت رسانیدن رضاخان به سلطنت، آخرین قدم را در راه اجرای برنامه‌های خود بردارد (حسین مکی، ۱۳۶۴: ۸۰ - ۲۷۹). بدین ترتیب با پایان یافتن رسالت وجودی حزب تجدد یعنی «تغییر اوضاع» کشور و «انقراض قاجاریه» این حزب به آرامی جای خود را به یک حزب جدید و قوی تر بنام «حزب ایران نو» داد و بعدها با مغضوب شدن سید محمد تدین رهبر حزب، آن حزب نیز منحل شد (بامداد، ۱۳۴۷: ج ۳، ۶ - ۲۳۵).

حزب سوسیالیست ایران

بعد از انعقاد مجلس چهارم و پس از تصویب اعتبار نامه‌ها، «جناح تندرو حزب دموکرات قدیم و لیبرال‌های حزب اعتدال سابق» یعنی اکثر افرادی که از این دو حزب به مهاجرت رفته بودند، با یکدیگر ائتلاف کرده و حزب تند روی معروف به «حزب سوسیالیست» را بوجود آوردند (جودت، ۱۳۴۸: ۶۵). و بدین ترتیب حزب سوسیالیست با تشکیل اقلیت مجلس شورای ملی به رهبری افرادی همچون «سلیمان میرزا اسکندری»، «میرزا محمد صادق طباطبائی»، «مساوات» و «قاسم خان صوراسرافیل» شروع بکار کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۵۹).

در طول تمام دوره مجلس چهارم مبارزات و تحریکات حزب سوسیالیست از جمله: برپایی تحصن‌های انفرادی و دسته جمعی در سفارت خانه‌ها و مجلس، برگزاری تظاهرات معلمان به بهانه اخذ حقوق و غیره باعث سقوط کابینه‌های مورد نظر اکثریت مانند کابینه قوام السلطنه و مشیرالدوله شد (بهار، ۱۳۶۳: ۳۳). بدین ترتیب با

این اقدامات مستمر و مصرانه حزب سوسیالیست و همچنین تلاش آنها برای زمامداری سردار سپه از طریق مذاکره با سفارت روس و جلب توافق روسیه در این باره، شرایط لازم را برای زمامداری سردار سپه مهیا نمودند. با این اقدامات و شرایطی دیگر، احمد شاه ناپار به پذیرفتن سردار سپه به ریاست الوزرایی شد (صدیق، ۱۳۵۲: ۲۷۹).

نقش حزب سوسیالیست در به حکومت رسیدن سردار سپه به اندازه‌ای بود که، سردار سپه چون خودش را در کسب این موقعیت مدیون آنها می‌دانست، به منظور جلب رضایت آن حزب، «سلیمان میرزا اسکندری را به وزارت معارف و اوقاف و میرزا قاسم خان صور اسرافیل را به وزارت داخله» منصوب کرد (همان، ۲۷۸). همچنین این حزب با خط و مشی انتقاد آمیز در طول مجلس چهارم و ائتلاف‌های موقتی که ناشی از ناپایداری مواضع نمایندگان این دوره بود، توانست در اواخر دوره چهارم اکثریت موقتی را تشکیل داده و به اهداف خود از جمله تسهیل ریاست الوزرایی کاندیداهای مورد نظر خود از جمله مستوفی الممالک و سردار سپه دست یابد. این اقدامات سوسیالیست‌ها بعلاوه موجب شد تا در انتخابات دور بعد تعداد قابل توجهی (۱۴ یا ۱۶ نفر) از اعضای خود را وارد مجلس نماید (ملیکف، ۱۳۵۲: ۷۸). در اثر نزدیک شدن رضاخان به اقلیت قدرتمند مجلس یعنی مدرس و طرفدارنش (روزنامه یومیه ایران، شماره ۱۵۶۸، اول حمل (فروردین) ۱۳۰۳ (۱۵ شعبان ۱۳۴۳). حزب سوسیالیست ایران به آرامی نسبت به حکومت رضاخان حالت انتقادی به خود گرفت، به گونه‌ای که در جریان معرفی وزراء کابینه جدید به مجلس شورای ملی، سلیمان میرزا رهبر حزب، علیه نصرت الدوله فیروز نطقی ایراد کرد که به دنبال آن رضاخان ناراحت شده و مجلس را ترک کرد. در جلسات بعد نیز تحریکات و انتقاداتی از سوی حزب سوسیالیست علیه رضاخان و اطرافیانش مطرح

می‌شد و بدین ترتیب می‌توان این برهه را آغاز بهم خوردن روابط حزب سوسیالیست و رضاخان قلمداد کرد (همان).

حزب سوسیالیست با آنکه با مساعدت رضاخان در مجلس مؤسسان وارد شده بودند، اما در هنگام رأی‌گیری سلیمان میرزا و دو سوسیالیست دیگر تنها نمایندگان مجلس سنا بودند که به پادشاهی رضاخان رأی ندادند. زیرا آنها معتقد بودند که اصول سوسیالیستی مانع از تصویب یک پادشاهی جدید است (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۶۸).

بدین ترتیب با تغییر سلطنت قاجاریه و ظهور سلطنت جدید پهلوی، می‌توان گفت تمام تئوری‌های سوسیالیستها و کمونیست‌های ایران غلط از آب در آمد و سبب شد تا آنها مواضع خود را نسبت به حکومت جدید و شخص رضاشاه تغییر دهند. از طرفی دیگر رضاشاه هم که به مقصود نهایی خود رسیده بود، در صدد تغییر روش خود نسبت به آن احزاب و جریانات برآمد.

گروه پنج‌جاه و سه نفر

گروه پنج‌جاه و سه نفر یکی از آن جریان‌هایی است که در آن دوره خفقان سیاسی تشکیل و در نطفه خاموش شد. دکتر تقی ارانی رهبر گروه که موجد و مؤسس آن نیز بود، فردی بود که در هنگام تحصیل در آلمان با افکار مارکسیستی آشنا شده و به مارکسیسم معتقد شده بود. در آن زمان توسط شخصی بنام «مرتضی علوی» کمونیست سابقه دار و مؤسس یک سازمان دانشجویی در آلمان، وارد آن سازمان شد که در ظاهر مبارزه صنفی و حمایت از حقوق و منافع دانشجویان از اهدافش بود، اما عملاً علیه دیکتاتوری رضاشاه تبلیغ و فعالیت می‌کردند (انور خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۶۴).

دکتر ارانی با اطلاع از برگزاری «هفتمین کنگره کمیترین» در مسکو (تابستان ۱۳۱۴ / ۱۹۳۵) با گذرنامه انگلستان خودش را به مسکو رساند و در آنجا با تلاش فراوان

موفق شد که از کمیترین «اجازه تشکیل حزب کمونیست در ایران» را بگیرد. به دنبال این مسأله «نصر الله کامران (اصلاحی)» از طرف کمیترین مخفیانه به ایران آمد، که با کمک دکتر ارانی حزب کمونیست ایران را تشکیل دهند. دکتر ارانی بعنوان دبیر کل حزب، کامبخش مسئول تشکیلات و دکتر محمد بهرامی مسئول امور مالی منصوب می‌شوند، و در صدد اجرای اهدافی چون «جمع آوری اعضاء و متشکل ساختن آنها، ایجاد یک سازمان مخفی، فراهم ساختن وسایل انتشار و توزیع مخفی نشریه و کوشش برای متشکل و رهبری کردن مبارزات منفی ضد دیکتاتوری در میان کارگران و دانشجویان بودند» (همان، ۸-۷۷).

در ادیبهشت سال ۱۳۱۶ کمیترین تصمیم گرفت که دو نفر از ایرانیان عضو را برای کمک به حزب به ایران بفرستد و شخصی بنام «محمد شورشیان» را به عنوان راهنمای آنها به ایران فرستاد. اما شورشیان و همراهانش در ایران تحت تعقیب قرار گرفته و در خوزستان دستگیر شدند، وی پس از بازجویی‌های اولیه شخصی بنام «ضیاء الموتی» را معرفی کرده و پس از آن، کامبخش مسئول تشکیلات حزب دستگیر شد. وی در روز یکشنبه بیستم اردیبهشت دستگیر و طی بازجویی اولیه گزارش کاملی را به «اداره سیاسی» ارائه کرد که روز بعد تمام پنجاه و سه نفر به طور غیر منتظره‌ای دستگیر و بازداشت شدند (خاطرات خلیل ملکی، ۱۳۶۸: ۲۷۴).

نتیجه گیری

رضا خان، مدتی بعد از خلع قاجاریه، دریافت که برای رسیدن به اهداف مورد نظر خود باید - هرچند بصورت موقت - به تمام احزاب موجود از جمله احزاب مخالف خود نزدیک شود و موجبات جلب رضایت آنها را فراهم نماید. وی در رأس حکومت موقت، با استفاده از وزرات داخله، نظمی و احزاب طرفدار خود به

تشکیل یک طرفه مجلس موسسان پرداخته و با این شیوه به سلطنت رسید. بنابراین می‌توان گفت احزاب یکی از مهمترین عوامل تغییر ساختار سیاسی ایران، یعنی خلع سلطنت قاجاریه و به سلطنت رسیدن سلسله پهلوی، محسوب می‌شوند.

با آغاز سلطنت پهلوی احزاب سیاسی از فعالیت باز ماندند؛ دسته‌ای از این احزاب مانند اصلاح‌طلبان بخاطر مخالفت با تغییر قانون اساسی و خلع قاجاریه، و سوسیالیستها به دلیل مغایرت ایجاد سلطنت با اصول عقاید آنان قادر به ادامه فعالیت نشدند. دسته‌ای دیگر که از طرفداران رضا شاه بودند، به دلیل مسائلی همچون مغضوب شدن از سوی شاه، رسیدن به اهداف خود و یا ادغام در احزاب جدیدالتاسیس از صحنه سیاسی کشور خارج شدند.

نخستین بار در ایران دولت به شکل و ترکیب جدید به دست رضا شاه بوجود آمد، این ترکیب بر پایه نظام اداری نوین مانند عدلیه و مجلس وابسته، ارتش منظم با تشکیلات کامل و دربار بود، که حکومت رضا شاه با تکیه بر آنها قادر به کنترل جامعه و حفظ قدرت خود شد. رضا شاه از همان آغاز سلطنت بر آن شد تا این ستونهای حمایتی را بخود وابسته نماید و در این کار قاطعانه عمل نمود؛ وابستگی این ارکان قدرت به منظور اقتدار شخص شاه، ایجاد حکومتی قائم به فرد و ایجاد حکومت پدرشاهی در شکل جدید یا سلطانیسم بود. البته عملکرد رضاشاه و در واقع نوع حکومت وی را از ابتدای سلطنت تا سال ۱۳۱۲ را در قالب و ترکیب «قدرت مطلق» و از این زمان تا پایان دوره سلطنتش در قالب «قدرت خودکامه یا استبدادی» می‌توان ارزیابی کرد.

برتری و رجحان ارتش و همچنین خشونت ذاتی آن، باعث شد تا این نیرو به عنوان عامل مهم بازدارندگی توسعه سیاسی، ایجاد و فعالیت احزاب، و در کل پیدایش جامعه مدنی تبدیل شود. فرماندهان جاه طلب و درعین حال وفادار به شاه، همانند

دیکتاتوریه‌های کوچک به نیابت از رضا شاه در سراسر کشور حکمرانی می‌کردند و بدینوسیله تمام نمودهای آزادی خواهی و نهادهای مردمی را سرکوب می‌کردند. عامل مهم دیگر استواری و اقتدار سلطنت رضا شاه، دربار و عوامل آن بود. این رکن بصورت مجموعه‌ای وابسته به حکومت نو پدر شاهی (نئوپاتریمونیا) رضا شاه بعنوان پشتوانه فکری و اجرایی، برای پیاده کردن برنامه‌های مورد توافق رضا شاه تلاش فراوان کردند. در واقع اینها نقش اساسی در تثبیت حکومت پهلوی اول ایفا نمودند. سیاستمداران زیرکی مانند عبدالحسین تیمور تاش، فیروز میرزا نصرت الدوله، علی اکبر خان داور و سردار اسعد بختیاری در دربار جا گرفته و در تفکر اصلاحی و اجرایی اداری، نظامی و قضایی و حتی وابسته نمودن نهاد مقننه جهت نیل به اهداف شاه بسیار موفق عمل نمودند. البته شاه کاملاً مواظب میزان قدرت این قبیل افراد بود، و اجازه رشد زیاد به آنها نمی‌داد؛ مثلاً هنگامی که تیمور تاش برای تقویت سلطنت پهلوی «حزب ایران نو» را ایجاد کرد، رضا شاه که آن را پایگاه قدرت تیمود تاش می‌پنداشتت موجبات انحلال آنرا فراهم نمود.

در کل دوره شانزده ساله پهلوی اول، یک نوع حکومت اقتدار گرای بوروکراتیک، ایجاد شد و با اقدامات سرکوبگرانه پلیسی و مصوبات ظاهراً قانونی، موانع بزرگی در برابر ظهور جامعه مدنی، آزادیهای سیاسی و تشکیل احزاب به وجود آورد. این اقدامات باعث ایجاد حرکت‌های زیر زمینی مانند جنبش‌های کارگری و کمونیستی و در نهایت «گروه پنجاه و سه نفر» گردید که آنها هم به خاطر وجود کنترل شدید پلیس و نظمی از میان رفتند. در اواخر دوره سلطنت رضا شاه، جو اختناق و خفقان سیاسی چنان بر کشور سایه گسترده بود که بسیاری از تحصیلکرده‌های طبقه جدید به انزوای سیاسی یا سکوت کشانده شدند؛ در اثر این وضعیت نوعی خمودگی و بی تفاوتی در روحیه مردم ایجاد شد. بدین ترتیب شرایط به گونه‌ای شد که سراسر دوره

پادشاهی رضاشاه، بجز کوتاه زمانی در ابتدای آن، خالی از هرگونه ایجاد و فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی گردید.

منابع و مأخذ

۱. آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۹)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه گل محمدی و فتاحی، تهران: نشر نی.
۲. اسناد و موزه دفتر رئیس‌جمهور، انتخابات مجلس در دوره رضاشاه (به روایت اسناد وزارت دربار ۱۳۱۱ - ۱۳۰۵ خورشیدی)، (۱۳۷۷)، اداره کل آرشیو، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. اسنادی از مطبوعات و احزاب دوره رضاشاه، (۱۳۸۰)، معاونت خدمات و مدیریت اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور، زیر نظر شورای علمی یعقوب آژند و دیگران، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۴. بامداد، مهدی، (۱۳۴۷)، شرح حال رجال ایران (در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴)، تهران: زوار.
۵. بهار، محمد تقی، (۱۳۶۳)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: نشر کتابهای جیبی و سپهر.
۶. پنجاه سال تاریخ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، (بی تا)، موسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی.
۷. تاریخ ارتش نوین ایران، (۱۳۳۶)، ستاد بزرگ ارتشتاران، ۲ج، تهران، چاپخانه ارتش.

۸. جودت، حسین، (۱۳۴۸)، از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید
تاریخچه فرقه دموکرات یا جمعیت عامیون ایران، تهران: درخشان.
۹. خاطرات بهبودی، شمس، ایزدی، رضا شاه، (۱۳۷۲)، تهران: طرح
نو.
۱۰. خاطرات خلیل ملکی، (۱۳۶۸)، با مقدمه محمد علی کاتوزیان،
تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۱. خاطرات سردار اسعد، (۱۳۷۲)، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
۱۲. خامه‌ای، انور، (۱۳۷۲)، خاطرات سیاسی (پنجاه نفر و سه نفر)،
تهران: نشر گفتار.
۱۳. خواجه نوری، (۱۳۲۰)، بازیگران عصر طلایی، تهران: زر پخش.
۱۴. دولت‌های ایران از میرزانصرالله‌خان تا میر حسین موسوی، (۱۳۷۸)،
زیر نظر شورای علمی یعقوب آژند و دیگران، اداره کل آرشیو،
اسناد و موزه دفتر ریاست جمهوری، تهران: سازمان چاپ و
انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۵. سیاسی، علی اکبر، (۱۳۶۶)، گزارش یک زندگی، لندن: بی نام.
۱۶. شجعی، زهرا، (۱۳۴۴)، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک
دوره قانونگذاری، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
۱۷. صدر هاشمی، محمد، (۱۳۶۳)، تاریخ جراید و مجلات ایران، ۳ ج،
اصفهان: کمال.

۱۸. صدیق، عیسی، (۱۳۵۲)، یادگار عمر (خاطراتی از سرگذشت دکتر عیسی صدیق)، تهران: دهخدا.
۱۹. فردوست، حسین، (۱۳۶۹)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: اطلاعات.
۲۰. گلشائیان، عباسقلی، (۱۳۷۷)، گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی (خاطرات من)، تهران: انیشتین.
۲۱. متین‌دفتری، احمد، (۱۳۷۱)، خاطرات یک نخست‌وزیر، به کوشش باقرعاقلی، تهران: علمی.
۲۲. مکی، حسین، (۱۳۵۸)، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۳. مکی، حسین، (۱۳۶۴)، مصدق و نطق‌های تاریخی او، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
۲۴. ملیکف، اس، (۱۳۵۲)، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه اسماعیل رائین، تهران، جاویدان.
۲۵. نظامنامه داخلی جمعیت ایران جوان، (بی‌تا)، بی‌جا، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
۲۶. هدایت، مهدیقلی، (۱۳۴۴)، خاطرات و خطرات، تهران: زوار.

مطبوعات

۱. روزنامه خواندنیها، شماره ۲۶ (۲۸ شهریور ۱۳۲۶).

۲. روزنامه شفق سرخ، ۱۷ شهریور ۱۳۰۶.

۳. روزنامه شفق سرخ، سه شنبه ۷ شهریور ۱۳۰۶.
۴. روزنامه طوفان، شماره ۵، ۱۷ سنبله ۱۳۰۰.
۵. روزنامه یومیه ایران، شماره ۱۵۶۶، ۲۹ حوت ۱۳۰۲ (۱۳ شعبان ۱۳۴۱).
۶. روزنامه یومیه ایران، شماره ۱۵۶۸، اول حمل (فروردین) ۱۳۰۳ (۱۵ شعبان ۱۳۴۳).

مذاکرات مجلس

۱. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، جلسه ۲۱۱، شنبه نهم آبان ۱۳۰۴ (۱۳ ربیع الاول ۱۳۴۴).
۲. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم تقنینیه، جلسه چهارم، ۲۲ مرداد ۱۳۰۵ (۵ صفر ۱۳۴۵).
۳. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نهم تقنینیه، جلسه هیجدهم، ۷ خرداد ۱۳۱۲ (۳ صفر ۱۳۵۲).